

بررسی دیدگاه وهابیان درباره توسل
سلف به پیامبر پس از حیات

بررسی دیدگاه وهابیان درباره توسل سلف به پیامبر پس از حیات

یکی از اقسام توسل مجاز، توسل به پیامبر پس از حیات او است. وهابیون معتقدند توسل به پیامبر پس از حیات آن حضرت حرام و بدعت است. آنها می‌گویند هیچ یک از سلف پس از وفات پیامبر، به ایشان متوسل نشده‌اند. آنها عمل نکردن سلف به این قسم از توسل را دلیل بر عدم جواز دانسته‌اند؛ در حالی که روایات موجود در منابع اهل سنت بیانگر توسل سلف به پیامبر پس از حیات است. این دسته از روایات بطلان این سخن را آشکار می‌سازد.

مقدمه

از صدر اسلام تا قرن هفتم هیچ یک از علما بر حرمت یا شرک بودن توسل به پیامبر پس از حیات ایشان فتوا نداده‌اند، بلکه سلف، علما و عموم مردم همواره پس از حیات پیامبر به ایشان توسل می‌جستند. در قرن هفتم ابن تیمیه سخنان جدیدی در باب توسل از جمله درباره توسل به پیامبر مطرح کرد که در اعصار گذشته سابقه نداشت. ابن تیمیه معتقد بود فقط با دو شرط می‌توان به پیامبر توسل جست: 1. پیامبر زنده باشد؛ 2. دعای پیامبر وسیله قرار داده شود. اما سایر اقسام توسل که این دو شرط را ندارند، همگی نامشروع هستند.

بر این اساس سه قسم زیر، بدعت و نامشروع‌اند:

1. قسم دادن خداوند به ذات پیامبر؛ [1]
2. توسل به ذات پیامبر، اعم از اینکه در حال حیات باشد یا پس از حیات، در کنار قبر پیامبر باشد یا خیر؛ [2]
3. توسل به دعای پیامبر پس از حیات. [3]

ابن تیمیه معتقد است که یکی از دلایل نامشروع بودن این دسته از توسل‌ها، عمل نکردن سلف است.

او این دلیل را به گونه‌های مختلفی بیان کرده است. گاهی می‌گوید توسل به ذات پیامبر، در حضور یا غیبت پیامبر و یا پس از حیات پیامبر، نزد صحابه و تابعین از شهرت برخوردار نیست [4] و گاهی می‌گوید صحابه پس از وفات پیامبر به وسیله ایشان از خداوند درخواست باران نکرده‌اند [5] و گاه از نبود حتی یک روایت از سلف درباره توسل به دعا، شفاعت و استغفار انبیا [6] و اموات صالح در کنار قبورشان خبر می‌دهد. [7]

علمای وهابی همچون ابن تیمیه از متروک بودن این گونه از توسل‌ها در میان سلف به عنوان دلیلی بر صحت سخن خویش بهره برده‌اند. برای نمونه سخنان برخی از آنها ذکر می‌شود. محمد بن صالح العثیمین توسل به جاه پیامبر، [8] ذات پیامبر [9] و توسل به دعای پیامبر پس از حیات را نامشروع و بدعت و شرک دانسته است. او می‌گوید چون توسل به ذات در میان صحابه شهرت نداشته، این امر بدعت است. هیچ یک از صحابه در سختی و شدت به پیامبر پناه نمی‌بردند و از او درخواست دعا نمی‌کردند. [10]

جالب آنکه صالح بن عبدالعزیز آل‌شیخ مدعی اجماع و اتفاق نظر اهالی قرون مفضله بر عدم جواز هر گونه توسل به اموات شده است. [11]

بنابراین طبق ادعای علمای وهابی سلف پس از وفات پیامبر به ایشان متوسل نشده‌اند. یکی از دلایل آنان در این زمینه، عمل نکردن سلف است؛ حال آنکه روایات موجود در منابع اهل سنت کذب این ادعا را روشن می‌سازد. این دسته از روایات بیانگر توسل سلف به پیامبر پس از حیات و مشروعیت این قسم از توسل نزد سلف است.

سلف کیست؟

سلف در لغت به معنای سبقت، تقدم و گذشته است [12] و اصطلاحاً به اصحاب، تابعین و تابعین تابعین سلف گفته می‌شود. در برخی از تعاریف، ائمه مذاهب اربعه به طور خاص ذکر شده‌اند. در برخی آثار، تلاش‌هایی برای تعیین محدوده زمانی حیات سلف دیده می‌شود. آنان با استناد به روایت خیر القرون [13] گفته‌اند سلف از حیث دوره زمانی بر مسلمین سه قرن صدر اسلام اطلاق می‌شود، [14] اما مقصود از سلف، در این مقاله، مسلمانان سه قرن نخست اسلام است.

سلفیون [15] معتقدند که سلف، پس از انبیا و رسل، بهترین طایفه‌ای هستند که در زمین زندگی کرده است. سلف به مقاصد شریعت آگاهی بیشتری دارند و باید فهم ما از کتاب و سنت بر اساس فهم سلف باشد و فرقه‌های اسلامی برای فهم کتاب و سنت راهی جز این ندارند که به سوی فهم سلف بروند [16] و کسانی که برای دریافت صحیح از سنت به فهم سلف مراجعه نمی‌کنند، از سنت حقیقی بی‌بهره‌اند. [17]

توسل در لغت

کلمه توسل مصدر و بر وزن تفعّل است و به معنای وسیله قرار دادن است. راغب اصفهانی معتقد است رغبت جزئی از معنای توسل است، بدین معنا که توسل درخواست رسیدن به مقصود، از روی رغبت و میل درونی است. [18]

فعل توسل با دو حرف اضافه (حرف جرّ) «ب» و «الی» متعدی می‌شود. آنچه پس از حرف «ب» می‌آید، واسطه توسل است و آنچه پس از حرف «الی» جای می‌گیرد، درخواست‌شونده است. [19]

لغت شناسان، وسیله را به معنای ما یتقرب به (ابزار قرب) گرفته‌اند.

توسل در اصطلاح

توسل در اصطلاح شرعی به معنای به‌کارگیری وسیله‌ای برای نزدیک شدن به خداست. [20] در آیه 35 سور مائده به توسل و به کار گرفتن وسیله برای قرب به خداوند امر شده است: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ).

معنای اصطلاحی توسل نسبت به معنای لغوی، مصادیق کمتری دارد. سبب این تفاوت، ضوابط و ویژگی‌هایی است که شرع در انتخاب وسیله و مقصد لحاظ کرده است. بر اساس معنای اصطلاحی توسل، شخص توسل کننده برای دریافت خواسته‌اش از خداوند وسیله‌ای برمی‌گزیند. بدون تردید چنین وسیله‌ای باید محبوب، مقرب و مرضی خداوند باشد. شناخت چنین وسیله‌ای از راه دلیل شرعی ممکن است.

دیدگاه وهابیت در مسئله توسل

وهابیان کتاب‌های فراوانی در باب توسل نوشته‌اند که خلاصه‌ای از عقاید و آرای ایشان در این باب خواهد آمد.

توسل دو گونه است: مشروع و ممنوع.

از نگاه وهابیان هرگاه با وسیله‌ای که در کتاب یا سنت از آن یاد شده توسل شود، توسل مشروع خواهد بود، اما اگر با وسیله‌ای که کتاب و سنت از آن یاد نکرده است، به خداوند تقرب

جوید، توسلش ممنوع و غیر مشروع خواهد بود. بر این اساس وهابیان ملاک مشروعیت توسل را در ذکر وسیله در کتاب و سنت دانسته‌اند.

نویسندگان وهابی موارد متعددی را برای توسل مشروع ذکر کرده‌اند [21] که عبارت‌اند از:

1. توسل به اسمای خداوند؛ 2. توسل به صفات خداوند؛ 3. توسل به افعال خداوند؛ 4. توسل به ایمان به خداوند؛ 5. توسل به حال داعی؛ 6. توسل به دعای پیامبر در حال حیات؛ 7. توسل به دعای شخص صالح زنده؛ 8. توسل به عمل صالح.

برای توسل ممنوع نیز مواردی را ذکر کرده‌اند که نام می‌بریم:

1. توسل به ذات مخلوق حی برای قرب به خدا؛ 2. توسل به ذات میت برای قرب به خدا؛ 3. توسل به جاه مخلوق برای قرب به خدا؛ 4. توسل به حق مخلوق برای قرب به خدا؛ 5. توسل به دعای پیامبر پس از حیات؛ 6. توسل به دعای شخص صالح میت. [22]

دلایل توسل سلف به پیامبر پس از حیات

دلیل اول: حدیث عثمان بن‌حنیف

طبرانی در کتاب المعجم الکبیر از عثمان بن‌حنیف نقل می‌کند مردی به جهت خواسته‌ای که داشت، مکرر نزد عثمان، خلیفه سوم، می‌رفت، اما عثمان به او توجهی نداشت، تا اینکه با عثمان بن‌حنیف ملاقات کرد و خواسته‌اش را با او در میان گذاشت. عثمان بن‌حنیف به او گفت وضو بگیر و به مسجد برو و دو رکعت نماز بگذار، سپس این دعا را بخوان:

اللهم إني أسألك وأتوجه إليك بنينا محمد (صلى الله عليه وسلم) نبي الرحمة، يا محمد إني أتوجه بك إلى ربي فتقضي لي حاجتي. [23]

سپس خواسته‌ات را بگو. مرد رفت و همین کار را کرد، آن‌گاه به سوی خانه عثمان رفت. دربان بیرون آمد و دست او را گرفت و نزد عثمان بن‌عفان برد. عثمان او را احترام کرد و خواسته‌اش را بر آورد. سپس عثمان گفت من همین حالا به یاد خواسته تو افتادم و هرگاه خواسته‌ای داشتی، نزد ما بیا.

آن‌گاه مرد نزد عثمان بن‌حنیف رفت و از او تشکر کرد. عثمان بن‌حنیف گفت این سفارش از من نبود. روزی خدمت رسول خدا بودم، مرد نابینایی نزد ایشان آمد و از پیامبر خواست برای بازگشت بینایی‌اش دعا کند. پیامبر همین دستور را به او دادند. مرد نابینا پس از عمل به این دستور، در حالی که چشمانش می‌دید، به ما ملحق شد.

تبیین استدلال

1. سند این روایت بنا بر اذعان علمای اهل سنت، صحیح و خالی از اشکال است.

طبرانی در کتاب المعجم الصغیر سه طریق و سند را برای این روایت ذکر می‌کند و در نهایت می‌نویسد: «والحدیث صحیح». [24]

منذری در کتاب الترغیب والترهیب همین روایت را آورده و می‌نویسد: «قَالَ الطَّبْرَانِيُّ بَعْدَ ذِكْرِ طَرِيقِهِ وَالتَّحْقِيقِ صَحِيحٌ». [25]

هیثمی نیز این روایت را از طبرانی گرفته و در پایان روایت نوشته: «وَقَدْ قَالَ الطَّبْرَانِيُّ عَقِبَهُ: وَالْحَدِيثُ صَحِيحٌ بَعْدَ ذِكْرِ طَرِيقِهِ الَّتِي رَوَى بِهَا». [26]

حاکم نیشابوری تنها قسمت اول این روایت (توسل مرد نابینا به پیامبر) را در کتاب مستدرک آورده و در ذیل آن نوشته است: «هذا حديث صحيح الإسناد، ولم يخرجاه»؛ [27] اسناد این حدیث صحیح است، با این حال بخاری و مسلم این روایت را در کتاب‌هایشان نیاورده‌اند.

او در خصوص قسمت دوم روایت (توسل مرد شاکی به پیامبر پس از حیات ایشان) چنین می‌نویسد:

تَابَعَهُ: شَيْبُ بْنُ سَعِيدٍ الْحَبْطِيُّ، عَنْ رَوْحِ بْنِ الْقَاسِمِ «زِيَادَاتٍ فِي الْمَتْنِ وَالْإِسْنَادِ، وَالْقَوْلُ فِيهِ قَوْلُ شَيْبِ بْنِ قَانَةَ ثِقَةً مَأْمُونٌ» [28]

شبيب بن سعید حبطی از روح بن قاسم با اضافه‌هایی در متن و اسناد، این روایت را بیان کرده است. البته چون شبيب فردی ثقه است، سخنش قابل اعتماد است.

2. عثمان بن حنیف انصاری اوسی، از جمله اصحاب رسول خداست [29] که در غزوه بدر، [30] احد و جنگ‌های بعدی [31] حاضر بوده است. نمری قرطبی در کتاب الاستیعاب درباره عثمان بن حنیف چنین می‌نویسد:

ذَكَرَ الْعُلَمَاءُ بِالْأَثَرِ وَالْخَبَرِ أَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ اسْتَشَارَ الصَّحَابَةَ فِي رَجُلٍ يُوْجِهَ إِلَى الْعِرَاقِ، فَاجْمَعُوا جَمِيعًا عَلَى عُمَرَ بْنِ حَنِيفٍ وَقَالُوا: إِنْ تَبِعْتَهُ عَلَى أَهْمٍ مِنْ ذَلِكَ فَإِنَّ لَهُ بَصَرًا وَعَقْلًا وَمَعْرِفَةً وَتَجْرِبَةً، فَاسْرِعْ عُمَرُ إِلَيْهِ؛ [32]

علما با اثر و خبر گفته‌اند عمر بن خطاب با صحابه درباره انتخاب نماینده‌ای در عراق مشورت کرد. تمام صحابه نام عثمان بن حنیف را آوردند. آنها گفتند او کسی است که چنان بصیرت و عقل و معرفت و تجربه‌ای دارد که از عهده کار مهم‌تر از این هم بر می‌آید.

مری درباره او می‌نویسد:

رَوَى لَهُ الْبُخَارِيُّ فِي الْأَدَبِ، وَالتِّرْمِذِيُّ، وَالنَّسَائِيُّ، وَابْنُ مَاجَةَ؛ [33]

بخاری در کتاب ادب المفرد و ترمذی و نسائی و ابن‌ماجه در کتب خویش از عثمان بن حنیف روایت آورده‌اند.

عُثْمَانُ بْنُ حَنِيفٍ بْنُ وَاهِبٍ بْنُ عَكِيمٍ بْنُ ثَعْلَبَةَ بْنِ الْحَارِثِ بْنِ مَجْدَعَةَ بْنِ عَمْرِو الْأَنْصَارِيِّ أَخُو سَهْلِ بْنِ حَنِيفٍ وَعَبَادِ بْنِ حَنِيفٍ كَانَ عَامِلَ عَمْرِو عَلَى الْعِرَاقِ وَهُوَ عَمُّ أَبِي أُمَامَةَ بْنِ سَهْلِ بْنِ حَنِيفٍ الْمَدَنِيِّ بَقِيَ إِلَى زَمَنِ مُعَاوِيَةَ بْنِ أَبِي سُفْيَانَ كُنِيَّتُهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ.

عجلی و ابن‌حبان در کتاب الثقات خویش، نام عثمان بن حنیف را آورده‌اند. [34]

اسماعیل بن محمد اصبهانی در کتاب سیر سلف الصالحین نام عثمان بن حنیف را آورده است. [35]

3. این ماجرا در زمان خلافت عثمان بن عفان رخ داده؛ یعنی زمانی که پیامبر در قید حیات نبوده‌اند.

4. عثمان بن حنیف از جمله سلف و اصحاب پیامبر است. برداشت عثمان بن حنیف از سفارش پیامبر به مرد نابینا مسئله مهمی است که باید در آن دقت شود. بر اساس این روایت، عثمان بن حنیف توسل به پیامبر را منحصر به زمان حیات ایشان نمی‌داند و عمل به این سفارش پیامبر را پس از حیات ایشان همچنان جایز و مشروع می‌داند. هیچ گونه تردیدی در گفتار عثمان بن حنیف و مرد شاکی درباره جواز این نوع توسل دیده نمی‌شود. برای مثال عثمان بن حنیف نیازی به آوردن دلیل بر تسری بخشیدن حکم جواز توسل به پیامبر در زمان حیات به زمان وفات پیامبر نمی‌بیند.

5. از کنار هم قرار دادن قرائن و شواهد، این نتیجه به دست می‌آید که فرق‌گذاری میان توسل به زندگان و توسل به اموات، امری جدید است و نمی‌توان دلیل و شاهی بر وجود آن میان سلف یافت. آنان جواز توسل به پیامبر را پس از وفات، امری مسلم می‌دانستند و هیچ خلاف و نزاعی در این باب نداشتند و لذا این مسئله برایشان مفروغ عنه بود.

6. در دعایی که پیامبر به شخص نابینا آموخت، خدا را به ذات و شخص پیامبر سوگند می‌دهد تا حاجت او برآورده شود و این مسئله قابل خدشه نیست. ظهور روایت در توسل به ذات مخلوق برای قرب به خداوند، امر انکارناپذیری است.

نکته بسیار مهم اینکه هیچ یک از کسانی که این روایت را در کتاب‌هایشان آورده‌اند، این عمل را باطل ندانسته‌اند و از هیچ یک از صحابه یا تابعین و پیروان آنها و ائمه چهار مذهب، قولی که دلالت بر مخالفت و طعن در این روایت باشد، به ما نرسیده است. متأسفانه پیروان ابن تیمیه، از این روایت و صراحت آن در جواز دو گونه از انواع توسل چشم پوشیده‌اند و فقط به قاعده‌ای که ابن تیمیه در مسئله توسل تاسیس کرده، توجه کرده‌اند؛ در حالی که ابن تیمیه هیچ دلیل روایی بر عدم جواز توسل در این دو مورد ارائه نمی‌دهد، بلکه فقط بر استحسان شخصی خود تکیه می‌کند.

دلیل دوم: توسل مرد ناشناس به پیامبر پس از رحلت ایشان

ابن ابی شیبه [36] و ابن ابی خثیمه [37] از مالک الدار [38] روایت کرده‌اند که در زمان خلافت عمر بن خطاب، قحطی و خشکسالی شد. مردی نزد قبر رسول خدا رفت و گفت: «یا رسول الله، استسقی لأمتک فإنهم هلكوا؛ ای رسول خدا، برای امتت درخواست باران کن؛ زیرا آنها در معرض هلاکت هستند. رسول خدا در خواب به آن شخص گفت: نزد عمر برو و از نزول باران در آینده نزدیک به او خبر بده و...» [39].

بررسی سند

عبدالرحمن بن محمد بن عسکر بغدادی (732ق) در کتاب *ارشاد السالك*، درباره این روایت می‌نویسد: «روی ابن ابی شیبه باسناد صحیح؛ [40] ابن ابی شیبه، با اسنادی صحیح، این روایت را آورده است».

زمان وقوع

در متن روایت به زمان وقوع این اتفاق تصریح شده است و ماجرا در قرن اول (عصر حضور و حیات بسیاری از صحابه) رخ داده است.

تبیین استدلال

از دو جهت به این روایت می‌توان استدلال کرد: جهت اول ناظر به جنبه روایت‌گری و اخبار از فعل سلف است و جهت دوم مربوط به ابن ابی شیبه و ابن ابی خثیمه است.

ابن ابی شیبه (م235ق) و ابن ابی خثیمه (م279ق) هر دو از سلف و محدثین قرن سوم به شمار می‌آیند. دست یافتن به فهم این دو محدث از آن رو اهمیت دارد که وهابیان فهم سلف را حجت می‌دانند و برای رسیدن به آن تلاش می‌کنند؛ لذا برای تبیین دلالت این روایت، در دو مقام بحث می‌شود:

1. مقام اول: تقریر روایت؛

2. مقام دوم: فهم ابن ابی شیبه و ابن ابی خثیمه از این روایت.

1. مقام اول

مردی که بر قبر پیامبر حاضر شد، چنین سخن گفت: «یا رسول الله، استسقی لأمتک؛ ای رسول خدا، برای امتت از خداوند باران بخواه».

ظهور این جمله در وسیله قرار دادن رسول خدا برای نزول باران رحمت، قابل انکار نیست.

از سوی دیگر، در روایت به زمان و مکان وقوع ماجرا تصریح شده و آمده است که این قضیه در روزگار خلافت عمر بن خطاب، و کنار قبر پیامبر اتفاق افتاده است. بنابراین روایت مذکور، نص بر وقوع توسل به پیامبر پس از وفات ایشان است که به هیچ وجه نمی‌توان معنای روایت را بر خلاف معنای ظاهرش حمل کرد.

اما برای اثبات جواز شرعی این توسل لازم است به این نکات توجه شود:

الف) اگر ملاک فضیلت و برتری فهم اهالی سه قرن اول، بر فهم سایر مسلمین، قرب زمانی با

پیامبر است، پس باید قائل به تفاوت رتبه اهالی سه قرن شویم و بگوییم صحابه در رتبه اول، تابعین در رتبه دوم و پیروان تابعین در رتبه سوم فهم قرآن و سنت قرار دارند؛ زیرا صحابه از دو دسته دیگر به پیامبر نزدیکتر بودند و توفیق درک حضور، هم‌صحبتی و هم‌نشینی با پیامبر را داشتند و در معرض خطاب ایشان بودند.

از جمله ویژگی‌های این روایت آن است که در زمان حیات صحابه اتفاق افتاده است که از دو دوره تابعین و پیروان تابعین، افضل است.

ب) اگر اتفاقی در حضور صحابه رخ دهد و صحابه درباره آن ساکت باشند، نشان‌دهنده رضایت و تأیید صحابه بر صحت عمل خواهد بود. در هیچ‌یک از منابع، مطلبی در رد توسل مرد ناشناس از سوی صحابه، نیامده است. در نهایت می‌توان گفت دلالت روایت بر جواز توسل به پیامبر در زمان ممات، قابل‌خداشه نیست.

2. مقام دوم

درمطالب پیشین گذشت که، ابن‌ابی‌شیه از سلف به شمار می‌رود و فهم او از روایت، قابلیت استدلال و احتجاج دارد. حال باید دید برداشت و فهم ابن‌ابی‌شیه از این روایت چیست؟ برای دستیابی به پاسخ این سؤال کافی است به‌عنوان باب و احادیث همسایه با حدیث مورد نظر توجه کرد.

ابن‌ابی‌شیه این روایت را در باب فضیلت عمر بن‌خطاب آورده است. ظهور این عنوان در مدح خلیفه دوم، انکارناپذیر است و هیچ صاحب‌خردی برای احترام به بزرگان و افراد مقدس، به اقوال و احادیث کذب یا مورد اختلاف تمسک نمی‌کند. بر این اساس می‌توان گفت ابن‌ابی‌شیه توسل به پیامبر در زمان وفات را، امری مسلم و مفروغ‌عنه دانسته است و به فرعی که در ضمن این اصل بیان شده است، توجه داشته است.

ابن‌ابی‌خثیمه نیز از جمله محدثین قرن سوم است و او این روایت را در کتاب تاریخ آورده است. اگر او توسل به پیامبر را در زمان وفات جایز نمی‌دانست، می‌بایست این را ذکر نمی‌کرد یا آنکه مطلبی را بر آن می‌افزود؛ حال آنکه او این مطلب را بدون هیچ قید و توضیحی آورده است.

دلیل سوم: توسل به قبر پیامبر به دستور عایشه

ابومحمد عبدالله بن‌بهرام دارمی می‌گوید: زمانی که مردم مدینه به قحطی و خشکسالی شدیدی مبتلا شدند، به عایشه، همسر پیامبر، شکایت بردند. عایشه به آنان گفت کنار قبر رسول خدا بروید و حائل میان آسمان و قبر پیامبر را بردارید. آنان این کار را کردند و باران بسیار زیادی نازل شد. [41]

تبیین استدلال

حسین سلیم اسد دارانی درباره این روایت می‌نویسد:

رجاله ثقات وهو موقوف علی عائشة؛ [42]

رجال واقع در این روایت همگی ثقه‌اند و روایت نیز موقوف بر عایشه است.

دارمی از محدثین قرن سوم بوده و در سال 255 ق درگذشته است و از سلف به شمار می‌رود. بنابراین نه تنها روایت او به عنوان حجت در باب عمل سلف و توسل به پیامبر در زمان حیات قابل استفاده است، بلکه نوع فهم و روایت او نیز قابلیت استناد و احتجاج را دارد. بر این اساس ما استدلال به این روایت را در دو مقام تقریر می‌کنیم:

1. مقام اول: تقریر روایت؛

2. مقام دوم: فهم دارمی از این روایت.

مقام اول: تقریر روایت

همسر پیامبر برای رهایی از خشکسالی و بی‌آبی فقط یک راه را تعیین و از بیان راه‌های دیگر خودداری کرده است.

عایشه برای بیان غرض خویش از واژه «قبر النبی» بهره برده و از بیان نام پیامبر یا نبی به صورت مطلق پرهیز کرده است. لذا توصیه به توجه کردن به قبر پیامبر در این روایت بسیار آشکار است و می‌توان گفت براساس این روایت، قبر نبوی به دلیل انتساب به آن حضرت دارای آثار و برکاتی است که مسلمین برای رسیدن به حاجات می‌توانند کنار قبر پیامبر بروند و مضجع منور ایشان را وسیله قرار بدهند. البته معنای برآمده از این روایت، برخلاف عقیده‌ای است که وهابیان در مسئله زیارت قبور برگزیده‌اند؛ چرا که آنان معتقدند زیارت قبور به قصد درخواست حاجت، شفاعت و... امری غیر مشروع است.

نکته جالب آنکه عایشه یک دستور العمل داده و در این دستور العمل به گفتن ذکر یا جمله خاصی سفارشی نکرده و دعایی نیاموخته است. عایشه در دستورش فقط به برداشتن حائل میان قبر و سقف اکتفاء کرده است. بنابراین عایشه میان نیاز مردم به باران و قبر نبوی یک رابطه و میان قبر نبوی و نزول رحمت الهی یک رابطه می‌بیند. به تعبیر دیگر از نگاه عایشه حلقه وصل نیاز به باران و نزول باران رحمت، توسل به قبر پیامبر است. پس این روایت بهترین دلیل بر اهتمام زیاد عایشه به مسئله توسل به پیامبر پس از وفات ایشان است. نکته دیگر آنکه عمل کردن مردم به دستورالعمل عایشه اثر بخشید و باران فراوانی بارید.

مقام دوم: فهم دارمی از روایت

دارمی این روایت و دو روایت دیگر را، ذیل عنوان «باب ما اکرم الله تعالی نبیه بعد موته» آورده است. توجه به این عنوان و خواندن دو روایت دیگر، در تقریر بهتر استدلال به ما کمک می‌کند. دارمی نقل می‌کند در زمان واقعه حره به مدت سه روز، کسی در مسجد پیامبر اذان نگفت و وقت نماز با صدای همه‌همه خاصی که از قبر رسول خدا به گوش می‌رسید، معلوم می‌شد. [43] از ملاحظه سیاق این باب (عنوان و روایات) به دست می‌آید که دارمی بر این باور بوده است که خود قبر نبوی به دلیل انتساب به پیامبر دارای آثار و برکات است و این از عنایات خداوند به پیامبر پس از وفات ایشان است و از جمله آنها سیراب شدن مردم مدینه با توسل به قبر مطهر نبوی است.

دلیل چهارم: داستان مالک و ابوجعفر منصور

قاضی عیاض در کتاب الشفاء بتعریف حقوق المصطفی روایت می‌کند روزی منصور، خلیفه عباسی، با مالک بن انس در کنار قبر پیامبر بحث می‌کرد که صدایش را بالا برد. مالک به او گفت در این مسجد صدایت را بالا مبر؛ زیرا خداوند کسانی را که در محضر رسول خدا با صدای بلند سخن گفته‌اند، ادب آموخته و فرموده است: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَنْ تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ). [44]

از مالک بن انس سؤال کرد: هنگام حضور در روضه نبوی آیا به سوی روضه نبوی بایستم و دعا کنم یا به سوی قبله بایستم و دعا کنم؟ مالک پاسخ داد: رویت را از قبر نبوی برمگردان.

و هو وسيلتك ووسيلة أبيك آدم(ع) إلى الله عز وجل يوم القيامة؛

او وسیله تو و پدرت حضرت آدم برای رسیدن به خداست. پس باید به سوی رسول خدا بایستی و به وسیله او درخواست شفاعت کنی، تا تو را شفاعت کند. [45]

تبیین استدلال

ماجرای مالک و منصور سال‌ها پس از رحلت پیامبر، و در شهر مدینه کنار قبر ایشان رخ داده است. با این حال، از الفاظ و تعبیری که مشعر به معنای مرگ، قبر و غیره باشد استفاده نشده

است. به عنوان مثال منصور از مالک می‌پرسد: آیا به سوی رسول خدا بایستم یا به سوی قبله؟ او از واژه قبر استفاده نکرده است.

چنان‌که مالک هنگام پاسخ به این سؤال، از به کارگیری واژه قبر و هر تعبیری که بر مرگ پیامبر دلالت کند، پرهیز کرده است. باید دلیل پرهیز مالک و منصور از به کارگیری چنین الفاظی شناخته شود. به کار نبردن چنین واژه‌هایی از این ذهنیت و ارتکاز ذهنی مالک و منصور خبر می‌دهد که هیچ‌گاه آنان در ذهنشان تفاوت میان توسل در زمان حیات و توسل در زمان وفات خطور نکرده و آنچه موجب شده است که رسول خدا را وسیله قرار دهیم، مقام و جایگاه خاص پیامبر نزد خداوند متعال است. این امر موجب توسل جستن به پیامبر در حال حیات و ممات می‌شود و رعایت احترام پیامبر را بر مسلمین لازم و واجب می‌سازد.

می‌توان این سخن را توسعه بخشید و گفت ذهنیت و ارتکاز ذهنی سلف بر فرق نگذاشتن میان حیات و ممات رسول خدا بوده است که البته قرائن فراوانی این احتمال را تأیید می‌کند؛ از جمله قرائنی که می‌تواند صدق این سخن را ثابت کند، توجه و دقت در شیوه‌هایی است که قائلین به عدم جواز توسل به اموات صالح، از آنها استفاده کرده‌اند. آنان به طور معمول در مواجهه با روایات، از دو شیوه بهره برده‌اند:

شیوه اول، استفاده از ادله روایی. در این شیوه، روش اثباتی دنبال می‌شود. شیوه دوم، ضعیف، جعلی یا کذب خواندن روایاتی که بر جواز توسل به اموات دلالت می‌کند. شیوه دوم به دنبال نفی و سلب ادله مخالفین است. نگارنده بر این اعتقاد است که وهابیان همواره از ادله ایجابی محروم بوده‌اند. [46] به همین جهت بحث را به سوی مباحث سلبی تغییر داده‌اند. شاهد بر این ادعا، قلّت احادیث وارد شده در باب عدم جواز توسل به اموات صالح، در مقابل کثرت احادیث دال بر جواز توسل به اموات صالح است. محرومیت وهابیان از ادله اثباتی موجب شده که بر روایات وارد شده در باب جواز و وقوع توسل به اموات خرده بگیرند و وصف ضعف، جعل و کذب را بر چنین روایاتی اطلاق کنند.

مطلب دیگر اینکه مالک در پاسخی که به سؤال منصور داده است، از آدم ابوالبشر که سال‌ها پیش از پیامبر بر زمین پای نهاده است، یاد کرده و گفته پیامبر وسیله قرب حضرت آدم(ع) و توبه خداوند است. این نوع پاسخ‌گویی از مالک می‌تواند نوعی رمز باشد که نیاز به راز گشایی دارد. این پاسخ، از اعتقاد راسخ مالک در مسئله توسل به پیامبر خبر می‌دهد؛ چرا که بر این اساس او معتقد بوده است توسل به پیامبر، قبل از خلقت و پس از خلقت جایز بوده است و از حضرت آدم که در میان اولین انسان‌ها بالاترین رتبه را دارد، تا منصور که فردی معمولی است، همه به توسل به پیامبر نیاز دارند. در حقیقت مالک در صدد بیان این معناست که توسل به پیامبر پیش و پس از حیات دنیوی او وجه مشترکی دارند، که نیازمندی انسان به وسیله، برای قرب است و بهترین وسیله مقام و جایگاه خاص پیامبر است که حیات و وفات هیچ‌گونه اثری در ارزش والای آن ندارد.

نتیجه

با مراجعه به منابع روایی اهل سنت این نتیجه به دست می‌دهد که سلف پس از حیات پیامبر به ایشان متوسل می‌شدند. در رفتار و گفتار سلف هیچ تغییر و تفاوتی در نحوه توسل به پیامبر در زمان حیات با زمان پس از حیات دیده نمی‌شود و تفاوت گذاری میان حیات و ممات پیامبر در حکم توسل به ایشان امری جدید و از بدعت‌های وهابیان است و هیچ سابقه‌ای در میان سلف ندارد.

پی نوشت ها

- [1]. ابن تیمیه، تقی الدین، قاعدة جلیلة في التوسل والوسيلة، ص 86.
- [2]. همان، ص 299.
- [3]. همو، زیارة القبور والاستنجاد بالمقبور، ص 31.
- [4]. «فأما التوسل بذاته في حضوره أو مغيبه أو بعد موته/ - مثل الإقسام بذاته أو بغيره من الأنبياء أو السؤال بنفس ذواتهم لا بدعائهم، فليس هذا مشهوراً عند الصحابة والتابعين» (همو، قاعدة جلیلة في التوسل و الوسيلة، ج 1، ص 274).
- [5]. «وما كانوا يستسقون به بعد موته، ولا في مغيبه ولا عند قبره ولا عند قبر غيره» (همو، زیارة القبور والاستنجاد بالمقبور، ص 43).
- [6]. که پیامبر اسلام از آن جمله است.
- [7]. وی در مواجهه با روایت مالک و منصور، این روایت را دروغ و ساختگی دانسته و گفته: چگونه ممکن است فردی همچون امام مالک امری را شرعی بداند و حال آنکه هیچ یک از سلف درباره توسل به دعا، شفاعت و استغفار انبیا و اموات صالح در کنار قبورشان مطلبی نقل نشده است؟ چگونه ممکن است فردی همچون امام مالک مردم را به طلب دعا و شفاعت و استغفار به انبیا و صالحین پس از حیاتشان آن هم در کنار قبور امر کند؛ حال آنکه از هیچ یک از سلف چنین عملی سر نزده است.
- [8]. عثیمین، شیخ محمد بن صالح، مجموع فتاوی و رسائل فضیلة، ج 2، ص 343.
- [9]. وی هرگونه توسل به ذات را غیر شرعی، بدعت و شرک آلود خوانده است که بی تردید توسل به ذات پیامبر یکی از مصادیق آن است. (همان، ص 346).
- [10]. عثیمین، محمد بن صالح، پیشین، ج 2، ص 349.
- [11]. «وأما بعد مماتهم فليس التوسل بدعائهم ولا ذواتهم مشروعاً بإجماع القرون المفضلة» (آل شیخ، صالح بن عبدالعزیز، هذه مفاهیمنا، ص 17).
- [12]. «اصل يدل على تقدم و سبق» (ابن فارس، احمد، معجم مقاییس اللغة، ج 3، ص 95).
- [13]. «خَيْرُكُمْ قَرْنِي، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ» (ابن حنبل، احمد، مسند، ج 7، ص 235؛ بخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح البخاری، ج 2، ص 938؛ نسایی، أبو عبد الرحمن، السنن الکبری، ج 4، ص 450).
- [14]. ابن تیمیه، تقی الدین، التحفة العراقية في الأعمال القلبية، ص 73؛ حلمی، مصطفی، قواعد المنهج السلفی فی الفكر الاسلامی، ص 203؛ سلیم، عمرو بن عبد المنعم، المنهج السلفی عند الشيخ ناصر الدين البانی، ص 14؛ قوسی، مفرح بن سلیمان، الموقف المعاصر من المنهج السلفی فی بلاد العربیه، ص 27).
- [15]. اگر چه واژه سلف در دوره احمد بن حنبل و اتباع وی بر زبانها جاری بود، اما تفاوت هایی در نوع کاربرد احمد بن حنبل و اتباع او با ابن تیمیه و پیروان فکری وی دیده می شود و مقصود ما از سلفیون در این بحثاً لآبن تیمیه و پیروان فکری وی است. واژه سلف از کلمات پر تکرار در آثار ابن تیمیه است. او سعی کرده آرا و افکارش را به سلف مستند کند.
- [16]. برای مطالعه بیشتر ر.ک: البانی، محمد ناصر الدین: موسوعة العلامة الإمام مجدد العصر، ج 1، ص 261.
- [17]. برای مطالعه بیشتر به این کتاب مراجعه شود: همان، ص 260.
- [18]. «التوصل الى شئٍ برغبة و هی اخص من الوصيلة، لتضمنها لمعنى الرغبة» (راغب اصفهانی، حسین بن محمد، معجم مفردات الفاظ القرآن الکریم، ص 569).
- [19]. ابن سیده، علی بن اسماعیل، المخصص، ج 3، ص 416؛ مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی،

- دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج 16، ص 362.
- [20]. «ما يتقرب به الى الله رجاء حصول مرغب أو دفع مرهوب من فعل الواجبات و المستحبات او ترك المنهيات» (معنق، عواد بن عبدالله، بحوث محكمه في العقيدة الإسلامية، ص 376).
- [21]. در کتاب مجموع فتاوی و رسائل العثيمين تعداد توسل‌های مشروع را هفت مورد برشمرده است (ر.ک: عثيمين، شيخ محمد بن صالح، پیشین، ج 2، ص 335 - 339).
- [22]. عبدالله عامر فالح، معجم الفاظ العقيدة، ص 104 - 106.
- [23]. «خدایا از تو می‌خواهم و به وسیله پیامبرمان حضرت محمد، به سوی تو به روی می‌آورم. ای محمد، من به وسیله توجه به تو به درگاه خدا روی می‌آورم».
- [24]. طبرانی، سلیمان بن أحمد، المعجم الصغير، ج 1، ص 307.
- [25]. منذری، عبدالعظیم، الترغيب والترهيب من الحديث الشريف، ج 1، ص 273.
- [26]. هیثمی، علي بن أبي بكر بن سليمان، مجمع الزوائد و منبع الفوائد، ج 2، ص 279.
- [27]. حاکم نیشابوری، المستدرک علی الصحیحین، ج 1، ص 458.
- [28]. همان، ص 707.
- [29]. البانی، محمد ناصرالدین، التوسل أنواعه وأحكامه، ص 84.
- [30]. عسقلانی، ابن حجر، تهذيب التهذيب ج 7، ص 112.
- [31]. همو، الإصابة في تمييز الصحابة، ج 4، ص 372. حضور عثمان بن حنیف در بدر محل تردید است و تنها ترمذی این مطلب را نقل کرده است. جمهور معتقدند عثمان بن حنیف از جنگ احد در سپاه پیامبر حاضر شد.
- [32]. ابن اثیر، عزالدین، أسد الغابة في معرفة الصحابة، ج 3، ص 570؛ بکجری مصري، مغلطاي بن قلیج بن عبدالله، إكمال تهذيب الكمال في أسماء الرجال، ج 9، ص 141.
- [33]. نمري قرطبي، يوسف بن عبد الله، الاستيعاب في معرفة الأصحاب، ج 3، ص 1033.
- [34]. مزي، يوسف بن عبد الرحمن، تهذيب الكمال في أسماء الرجال، ج 9، ص 358.
- [35]. عجلی کوفی، أحمد بن عبدالله، الثقات، ص 327؛ ابن حبان، محمد، الثقات، ج 3، ص 261.
- [36]. اصبهانی، اسماعیل بن محمد، سير السلف الصالحين، ص 618.
- [37]. ذهبی درباره ابن ابی شیبہ چنین می‌نویسد: «الإمام، العلم، سيد الحفاظ، وصاحب الكتب الكبار: (المُسْنَد)، و (المُصَنَّف)، و (التَفْسِير)». (ذهبی، شمس الدین، سير أعلام النبلاء، ج 11، ص 122).
- [38]. أَبُو بَكْرٍ أَحْمَدُ بْنُ أَبِي خَيْثَمَةَ، متوفای 279ق، از جمله محدثین قرن سوم و سلف به شمار می‌آید. خطیب بغدادی، متوفای 463، درباره او می‌نویسد: «وَكَانَ ثَقَّةً، عالماً متقناً حافظاً بصيراً بأيام الناس، راوية للأدب» (خطیب بغدادی، ابوبکر أحمد بن علی، تاریخ بغداد، ج 5، ص 265).
- [39]. وی انباردار خلیفه دوم عمر بن خطاب بود.
- [40]. ابن ابی شیبہ، مصنف، ج 7، ص 482 - 483؛ عسقلانی، ابن حجر، فتح الباری، باب سؤال الناس الامام الاستسقاء اذا قحطوا، ج 2، ص 495؛ ابن عساکر، تاریخ دمشق، ج 56، ص 489؛ نمري قرطبي، يوسف بن عبدالله، پیشین، ج 3، ص 1149؛ ابن ابی خيثمة، أبو بكر أحمد، التاريخ الكبير، ج 2، ص 80؛ سمهودي، علي بن عبدالله، خلاصة الوفا بأخبار دار المصطفى، ج 1، ص 418.
- [41]. ابن عسکر بغدادی، عبد الرحمن، ارشاد السالك، ج 1، ص 28.
- [42]. متن روایت: «حَدَّثَنَا أَبُو النُّعْمَانِ، حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ زَيْدٍ، حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ مَالِكٍ النَّكْرِيُّ، حَدَّثَنَا أَبُو الْجَوَازِ أَوْسُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ: قُحِطَ أَهْلُ الْمَدِينَةِ قَحْطًا شَدِيدًا. فَشَكَّوْا إِلَى عَائِشَةَ. فَقَالَتْ: انْظُرُوا قَبْرَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَاجْعَلُوا مِنْهُ كَوِّي إِلَى السَّمَاءِ حَتَّى لَا يَكُونَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ

السَّمَاءِ سَقْفًا. قَالَ: فَفَعَلُوا، فَمُطِرْنَا مَطَرًا حَتَّى تَبَتَ الْعُشْبُ وَسَمِنَتِ الْإِيلُ حَتَّى تَفْتَقَتْ مِنَ الشَّحْمِ، فَسُمِّيَ عَامَ الْفَتْقِ» (دارمی، عبدالله بن عبدالرحمن، سنن الدارمی، ج 1، ص 227؛ ملا هروی قاری، علی بن محمد، مرقاة المفاتیح شرح مشکاة المصابیح، ج 9، ص 3839؛ ردوانی مغربی، محمد بن محمد، جمع الفوائد من جامع الأصول ومجمع الزوائد، ج 1، ص 345).

[43]. دارمی، عبدالله بن عبدالرحمن، پیشین، ج 1، ص 227.

[44]. دارمی، عبدالله بن عبدالرحمن، پیشین، ج 1، ص 34، ح 94.

[45]. سوره حجرات (49)، آیه 2.

[46]. عیاض یحصبی، قاضی أبوالفضل، کتاب الشفا بتعريف حقوق المصطفى، ص 168؛ ابن عساکر، أبوالیمن، إتحاف الزائر وإطراف المقيم للسائر، ص 46؛ یحصبی أندلسی، أبو الفضل عیاض بن موسی، ترتيب المدارك وتقريب المسالك لمعرفة أعلام مذهب مالك، ج 1، ص 114؛ سمهودی، علی بن عبدالله، پیشین، ج 1، ص 425.

[47]. وهابیان همواره سعی کرده‌اند میدان بحث را به سوی شیوه سلبی هدایت کنند و از بازی و بحث در میدان اثبات احتراز می‌جویند. برای فهم این مطلب، کافی است ادله وهابیان را در مسائل مورد اختلاف شناسایی کرد و ذیل دو عنوان ادله اثباتی و ادله سلبی جای دارد، آنگاه به تعداد ادله ذیل هر یک از این دو عنوان را شمارش کرد.

:

1. : 2.2008 : 3.1994/1415 : 4.1399 : 5. : 1422 -
- 6.2001 : 7.1326 : 8. : 9. : 10.1996/1417 : ()
11. : 12.1427 : 13.1973/1393 : 14.
- 15.1415 : 16. : 17.1999 : 18.2001/1422 :
- 19.2001/1421 : - : 20.1987/1407 : 21.2001/1422 :
- 22.2001/1421 : 23.1990/1411 : 24. : 25.2002/1422 :
- 26.2000/1412 : 27.1985/1405 : 28.2008 :
- 29.1998/1418 : 30. : 31. : 32.1985/1405 :
33. : 34.1417 : 35.1413 : 36.1984/1405 : 37.2008 :
- 38.1997/1418 : 39.1423 : 40.1387.40 :
- 41.1980/1400 : 42.1430 : 43.1999/1420 :
- 44.2002/1422 : 45.1417 : 46. : 47.2001/1421 :
- 48.1992/1412 : 49.1994/1414 : 1998/1418 :